

دین مسیح و انقلاب^۱

برای دریافت ماهیت دین مسیح الزاماً باید دو نکته اساسی را مورد توجه قرار دهیم. نخست باید به بینیم که اساس هستی این دین چیست و ثانیاً باید کشف کنیم که چگونه می‌توانیم این آیین را بشناسیم. بی‌گمان، عیسی رسول خدا است و هدف رسالت او نیز چیزی جز برقراری راه و رسمی الهی و گسترش این راه و رسم نیست. خدا عیسی را برگزید و به او قدرت بخشید تا به یاری انسان برخیزد و او را از حیات جاودان برخوردار گرداند. از این رو ملاحظه می‌کنیم که انجیل یوحنا واژه‌های «حیات» و «حیات جاودان» را در یک معنی به کار می‌برند. همچنان‌که اصطلاح «عدالت» و «پادشاهی [ملکوت] آسمانی» نیز چنین وضعی دارد. بدین ترتیب رسالت عیسی کوشیدن در راه بشریت و اعطای حیاتی روحانی به آن و گسترش این حیات روحانی است.

فعالیت روحانی متضمن هر چیزی است که به رستگاری مردم منجر شود و آن‌ها را از زندگی روحانی برخوردار گرداند. چنین کاری همواره سودمند است، حتی اگر نتایج محسوسی در بر نداشته باشد. البته باید گفت که نتیجه‌گایی کار اخلاقی الزاماً غیرمادی یا نامحسوس است، زیرا زندگی روحانی خود در قلمرو ماده نمی‌گنجد. همچنین زندگی روحانی ملاکی دارد که فعالیت اخلاقی را مشروط می‌کند و چنان‌که دیده‌ایم چون این ملاک تجلی عینی یابد به صورت عشق آشکار می‌شود، عشق انسان به همسایگان و افراد دیگری که با او حشر و نشر دارند. حال، عشق که نمودار حیات روحانی است در صورتی که خود از حیات روحانی الهام پذیرد، منظور غایی رسالت دینی می‌شود. ما بعداً که نمودارهای دیگر زندگی روحانی را مورد توجه قرار دهیم، درباره عشق نیز با تفصیل بیشتری سخن خواهیم گفت.

چنان‌که می‌دانیم دستگاه دینی بعضی از طرق وصول به زندگی روحانی را معرفی کرده‌اند و آن را شامل کنش‌هایی چون ذکر ادعیه و اقامه شعایر و شرکت در مراسم عشاء ربانی دانسته‌اند. اما باید گفت که هرچند کاربرد این ابزارها سودمند است ولی با این‌همه، به اطمینان مطلق نمی‌انجامد و از این رو به شناختی اشراقی و مخصوص نیازمندیم. همچنین ایمان آوردن به خدا و تصدیق رسالت عیسی مسیح می‌تواند فرد انسانی را به حریم زندگی روحانی رهنمون گردد، زیرا کتاب مقدس می‌گوید آنان که خدای راستین و رسول او را می‌شناسند به حیاتی جاودان دست می‌یابند. اما از سوی دیگر عکس این قضیه نیز صدق می‌کند، بدین معنی که ممکن است فردی ایمان بیاورد بی‌آنکه واجد زندگی روحانی گردد. در این معنی نیز کتاب مقدس می‌گوید: اگر ایمان

^۱ این سخنرانی در سپتامبر ۱۹۶۴ بوسیله تورس در کنگره بین‌الملل دوم در لوان (Louvain) ایراد گردید.

این مطلب برگرفته از کتاب «کلیسای شورشی» (مذهب و انقلاب در آمریکای لاتین)، ترجمه‌ی جوای یوسفیان، نشر نی، ۱۳۶۸ است.

انسان به جایی برسد که به برکت آن بتواند کوه‌ها را از میان بردارد ولی انسان‌ها را دوست نداشته باشد، او و ایمانش هیچ ارزشی نخواهند داشت [نامه اول پولس به قرنتیان]. در این صورت اگر فرد مسیحی خدمت به مردم را وجهه همت خود نگرداند نباید چشمداشتی نسبت به ظهور علائم نویدبخش حیات روحانی داشته باشد. در این زمینه باز هم کتاب مقدس تصریح می‌کند که: آن‌کس که همسایه خود را دوست می‌دارد در حقیقت به اجرای شریعت پرداخته است.

خلاصه اینکه حیات روحانی وابسته اکرام یا یاری‌ای است که در حق مردم محروم می‌کنیم و البته چنین یاری‌ای باید کارساز نیز باشد. به عبارت دیگر، حیات روحانی صرفاً انعکاسی از خدمات و احسان ما است. همچنین احسان راستین از عشقی که از ژرفای قلب برمی‌خیزد، نشئه می‌گیرد و از این رو چون چنین عشقی نسبت به همسایه خود پیدا کنیم، الزاماً به یاری او نیز می‌شتابیم. پس هر احسانی را نمی‌توان اصیل و مؤثر خواند، زیرا احسان حقیقی خود آثاری در بردارد که مبین اصالت آن است. بدین ترتیب اگر به خواهر یا برادر برهنه و گرسنه ای لباس و غذا ندهیم و صرفاً برای ارضای نیاز آن‌ها به دعا بسنده کنیم، نیاز این افراد را برطرف نکرده‌ایم و در این صورت فایده‌ی دعایی که از سر خیرخواهی کرده‌ایم چیست؟ علاوه بر این داوری خدا نیز درباره‌ی ما مبتنی بر تأثیر یاری و احسانی است که کرده‌ایم. به تعبیری دیگر، سرنوشت نهایی ما بستگی به آب و نان و لباس و مأوایی دارد که با گشاده‌روی به افراد محروم ارزانی داشته‌ایم.

مسأله اجتماعی

قابل ذکر است که مسائل اجتماعی عصر ما که شامل فقر مادی نیز هست کراراً به وسیله‌ی رهبران دستگاه دینی مورد توجه قرار گرفته است. از این رو هر کوششی که برای حل این مسائل به عمل آید باید رفع فقر را نیز مد نظر داشته باشد. همچنین ما زمانی می‌توانیم خود را یک مسیحی حقیقی به شمار آوریم که اولاً فقر مادی را دریابیم و ثانیاً در حل آن بکوشیم و در این مورد کسی مستثنی نیست. بنابراین دستگاه دینی باید برای برانداختن فقر، سخت تلاش ورزد و برای مساعی مادی که در این مورد صورت می‌گیرند اولویت قابل شود.

چنان که می‌دانیم جامعه‌های کنونی تجانس پیشین خود را از دست داده‌اند و کارشان به کثرت‌گرایی کشیده است و از این رو ناگزیرند که از لحاظ سیاسی و دینی و فلسفی خود را با تحولات اجتماعی نو هماهنگ گردانند و به نوعی همزیستی دست یابند. از سوی دیگر همزیستی با تحولات جدید از برخورد خصمانه با آن‌ها آسان‌تر و کم‌خرج‌تر است. تحقق همزیستی را می‌توان بر اساس واقعیت‌های مورد اشتراک انسان‌ها میسر گردانید و در این زمینه به تدوین و اجرای برنامه‌های سنجیده همت گمارد.

اما اقدام انسانی امری عینی و خارجی است و مانند هر واقعیت خارجی دیگر می‌توان آن را کنترل کرد. گذشته از این هر اقدامی که در جهت خدمت به افراد دیگر صورت گیرد، ستایش‌انگیز است و در همه فرهنگ‌های کنونی از پایگاه شامخی برخوردار است. پس نفس خدمت درخور چون و چرا نیست و آنچه مورد اختلاف است شیوه خدمت یا ابزاری است که در این راه به کار می‌گیریم و همچنین هدفی است که از نیکوکاری در نظر داریم.

چنان که پاپ، جان بیست و هشتم گفته است، هر نوع کنش اجتماعی که در جهت خدمت به دیگران صورت گیرد، اساساً باید ملاکی مسیحی داشته باشد. ما بعداً صور و شرایط گوناگون چنین کنشی را مورد بحث قرار خواهیم داد. اما در این مقام می‌گوییم که در جامعه‌های کنونی جنبه عینی و خارجی این کنش مورد تأکید است. به عبارت دیگر اقدام اجتماعی برای رفع فقر باید جدی و کارساز باشد.

توسعه اقتصادی

توسعه اقتصادی نیازمند برنامه‌ریزی اقتصادی سنجیده‌ایست و از این رو باید همه مفاهیم این برنامه‌ریزی به دقت تعریف شود. همچنین برنامه‌ریزی باید بر اساس پیش‌بینی دقیق علمی که درباره‌ی آینده به عمل می‌آید صورت گیرد. به عبارت دیگر، نخست باید روشن کنیم که اساساً از برنامه‌ریزی اقتصادی چه می‌خواهیم و از آن پس روش لازم را برای تحقق آن برگزینیم. بی‌گمان برنامه‌ریزی اقتصادی جامع‌الاطراف باید همه ابزارها و هدف‌های حیاتی برای توسعه کالاها و خدمات مورد نیاز جامعه را در بر گیرد. از این رو طبیعی است که برنامه‌ریزی اقتصادی به اقتضای شرایط تاریخی و سیاسی و اقتصادی هر جامعه فرق می‌کند و ما در این مورد نمی‌توانیم از الگوی واحدی پیروی کنیم. علاوه بر این در جامعه‌های سوسیالیستی و سرمایه‌داری نیز برنامه‌ریزی اقتصادی روش یگانه‌ای ندارد و همین واقعیت را در جامعه‌های توسعه یافته و توسعه نیافته نیز ملاحظه می‌کنیم [...].

برنامه‌ریزی در جامعه‌های در حال رشد

کشورهای تهیدست را جامعه‌های توسعه نیافته یا در حال توسعه خوانده‌اند. گفتنی است تغییر این عناوین از تهیدست به در حال توسعه بیش از آن که مبتنی بر معیارهایی فنی باشد به خاطر خوشنودی این کشورها و از روی محبت ناشی از قیومت صورت گرفته است. البته انکار نمی‌کنیم که جامعه‌های توسعه نیافته همه یکسان نیستند و بین آن‌ها مراتبی وجود دارد. همچنین بین جامعه‌های توسعه نیافته و جامعه‌های در حال توسعه، تفاوت

هایی موجود است. جامعه توسعه نیافته اساساً قادر نیست تغییراتی ساختی در خود پدید آورد و در جریان توسعه اجتماعی و اقتصادی قرار گیرد. در حالی که جامعه در حال توسعه، توسعه را آغاز کرده است. پس اگر چنین تفاوتی را بپذیریم در این صورت نمی‌توانیم جامعه‌ی تهیدست توسعه نیافته را جامعه در حال توسعه بخوانیم.

حقیقت این است که کشورهای توسعه نیافته که سخت می‌کوشند به برنامه‌ریزی اقتصادی دست زنند به ناگزیر باید از آزمایش‌های جامعه‌های سرمایه‌داری و سوسیالیستی سود جویند در بسیاری از این جامعه‌های توسعه نیافته، کار برنامه‌ریزی به عهده واحدهای برنامه‌ریزی دولتی است که البته از کارآیی چندانی برخوردار نیستند. دولت فرمول‌هایی را پیشنهاد می‌کند، کارشناسان گرد می‌آیند، و کنگره‌هایی تشکیل می‌شود و همه این امور برای آن است که کار برنامه‌ریزی را پیش برند، نکته‌ای که درخور ذکر است این است که قبل از هر اقدامی در این جامعه‌ها باید نارسایی‌های اساسی را که موانع مهمی در برابر برنامه‌ریزی به وجود می‌آورند شناخت و به رفع آن‌ها همت گمارد. بی‌گمان در میان این موانع، شرایط نامطلوب اقتصادی و اجتماعی مهم‌تر می‌نمایند. بدین معنی که کمبود یا فقدان سرمایه تولیدی و پرسنل فنی و سیاست مربوط به توسعه کار برنامه‌ریزی را در این کشورها بسیار دشوار می‌کند [...] .

فقدان سرمایه‌گذاری تولیدی

[...] در جامعه‌های توسعه نیافته سرمایه‌داران داخلی ترجیح می‌دهند سرمایه خود را در جامعه‌های صنعتی که از ثبات بیشتری برخوردار است به کار اندازند. علاوه بر این سرمایه‌گذاری در توسعه تولید کالاهاى مصرفی و تجملی که متأسفانه بازار پرونقی نیز دارد، در چهارچوب برنامه‌ریزی انجام نمی‌شود و چندان هم مولد نیست. بنابراین در این جامعه‌ها بخش خصوصی مایل به سرمایه‌گذاری تولیدی و زیربنایی نیست. در بهره‌گیری از سرمایه خارجی نیز، عامل سیاسی امری تعیین‌کننده است. زیرا چنان که می‌دانیم تقسیم جهان به دو قطب سرمایه‌داری و سوسیالیست باعث می‌شود که جامعه‌های توسعه نیافته به یکی از این دو قطب پیوند خورند و از لحاظ تنظیم روابط خارجی زیر سلطه قطب مورد انتخاب قرار گیرند. به عبارت دیگر این وضع، می‌تواند جامعه توسعه نیافته را به طور کامل به جامعه سرمایه‌گذار وابسته می‌گرداند.

برنامه‌ریزی مربوط به سرمایه‌گذاری

برنامه‌ریزی مربوط به سرمایه‌گذاری - چه ملی و چه خارجی - اکنون مورد نیاز جامعه‌های توسعه نیافته است و الزاماً باید فراتر از سطح ملی صورت گیرد. همه این جامعه‌ها امیدوارانه چشم به آینده دوخته‌اند تا به برکت صنعتی کردن خود به دولت استقلال دست یابند. همچنین همه آن‌ها می‌کوشند تا شالوده صنایع سنگین را در کشور بنیاد نهند، البته تلاش انفرادی این کشورها از لحاظ اقتصادی مقرون به صرفه نیست. پس باید مطالعه دقیقی در شرایط منطقه‌ای صورت گیرد تا نوعی همکاری را بین این کشورها میسر گرداند. برای نمونه ممکن است برخی از این جامعه‌ها بتوانند در عرصه کشاورزی محصولات تولید کنند که جامعه‌های دیگر از عهده آن برنیایند و متقابلاً جامعه‌های اخیر قادر به تولید صنایعی باشند که فعالیت تولیدی جامعه‌های دیگر را تکمیل کند.

فقدان پرسنل فنی

دستیابی بر نیروی کار ماهر یا اصطلاحاً پرسنل فنی مستلزم سرمایه‌گذاری در امر آموزش است. بودجه‌ی ناچیزی که جامعه‌های توسعه نیافته در این راه صرف می‌کنند خود نمودار این واقعیت است که نیروی کار ماهر در این جامعه‌ها از معیار فنی درخور توجهی برخوردار نیست و از این رو بازدهی آن بسیار پایین است. البته قابل ذکر است که این جامعه‌ها توجه بلیغی به سرمایه‌گذاری در امور نظامی دارند و همچنین از نوعی بوروکراسی که البته کارساز و کافی نیست نیز غفلت نمی‌ورزند. زیرا این نوع سرمایه‌گذاری با منافع کسانی که از امتیازات اجتماعی و اقتصادی برخوردارند و خود اهل تصمیم‌اند، سخت سازگار است.

بدین ترتیب ملاحظه می‌کنیم که با داشتن چنین آموزش نازلی به راستی نمی‌توان مدیران شایسته‌ای برای تدوین و اجرای برنامه توسعه عملی تربیت کرد. به علت فقدان مدیریت برنامه‌ریزی، شمار متخصصان فنی سطح بالا گاه از متخصصان فنی متوسط، بیشتر است. اما نیازهای این جوامع کاملاً عکس این وضع را می‌طلبد. وانگهی بهترین متخصصان موجود نیز غالباً به جامعه‌های توسعه یافته می‌کوچند زیرا در آنجا از حقوق و امکانات رفاهی بهتری برخوردار می‌شوند.

فقدان سیاست توسعه

فقدان سرمایه‌گذاری تولیدی و پرسنل فنی خود زاده‌ی دور باطلی از عوامل گوناگون است که در تحلیل نهایی به خداوندان قدرت و دخالت ایشان در امور باز می‌گردد. چنان که می‌دانیم در کشورهای توسعه نیافته اساساً قدرت در انحصار افراد معدودی است و ابزار تولید و امکانات مهم فرهنگی به اقلیت حاکم تعلق دارد. این

اقلیت حاکم یا خود به اعمال قدرت دست می‌زند یا گروهی از اهل سیاست را برای این منظور به خدمت خویش در می‌آورد. البته در برخی از کشورهای توسعه نیافته که حوزه تقسیم کار اجتماعی از عمق و وسعت بیشتری برخوردار است، اقلیت حاکم حتی زحمت دخالت در امور را نیز به خود نمی‌دهد و فقط از طریق عوامل خود که مهره‌های بوروکراسی به شمار می‌روند به اعمال قدرت می‌پردازد. وجود قدرت نظامی نیز صرفاً به خاطر تأمین نظم داخلی یا بهتر بگوییم سرکوب مخالفان و حفظ وضع موجود است. این نکته نیز قابل ذکر است که کودتاهایی که کراراً در کشورهای آمریکای لاتین پیش می‌آید صرفاً تغییرات ساده‌ای است که موجب می‌شود برخی از مدیران و پرسنل دستگاه دولت تغییر کنند. به عبارت دیگر، زمانی که طبقه حاکم از طریق قانونی نمی‌تواند این افراد را جا به جا کند، به زور متوسل می‌شود و از این رو این اقدام به هیچ روی انقلاب یعنی انتقال حاکمیت از یک طبقه اجتماعی به طبقه اجتماعی دیگر به شمار نمی‌رود. طبقه حاکم که منابع اقتصادی و امکانات فرهنگی و قدرت سیاسی و نیروی نظامی را در اختیار دارد، در حوزه‌های دیگر نیز وضع خویش را تثبیت می‌کند. در کشورهایی که دستگاه دولت و دینی با یکدیگر عقد الفت و اتحاد بسته‌اند، کلیسا یا دستگاه دینی به صورت ابزاری در اختیار گروه حاکم قرار می‌گیرد همچنین آنگاه که کلیسا بر قدرت اقتصادی دست می‌یابد و نظام آموزش جامعه را زیر سلطه خود در می‌آورد، در حقیقت در قدرت اقلیت حاکم سهیم می‌گردد.

اینک می‌کوشیم عواملی را که بر تصمیمات اقتصادی طبقه حاکم تأثیر می‌گذارد تبیین کنیم و دریابیم که آیا می‌توان برای خروج از این دور باطل راهی یافت.

[...] می‌دانیم که گروهی از اعضای طبقه حاکم در کشورهای توسعه نیافته درآمد خود را از اقتصاد ملی به دست نمی‌آورند. این گروه، زمینداران عمده را که خود زمین را کشت نمی‌کنند و از طریق استثمار افراد دیگر از آن بهره می‌برند و گله‌داران و همچنین کسانی که سرمایه خود را در خارج از کشور به کار می‌اندازند شامل می‌گردد و از تأثیر نوسان تقاضای کالاها و خدمات بازار داخلی برکنار می‌ماند.

تمرکز قدرت اقتصادی در دست افراد انگشت‌شمار، معلول ساخت اقتصادی و انحصارگرایانه جامعه است. بدیهی است که در کشورهای توسعه نیافته عوامل انحصارطلب مانند تراست‌ها و کارتل‌ها به کنترل تولید و مخصوصاً کنترل تولید صنعتی دست می‌یازند. همچنین دلالت آن که توزیع تولید کشاورزی را در انحصار خود دارند، سخت سود می‌برند. این نیز گفتمانی است که تولیدکننده انحصارگر الزاماً در حفظ و استمرار سود خود،

وابسته‌ی چگونگی تقاضا نیست. مولد انحصارگر، می‌تواند قیمت‌ها را بسیار بیش از هزینه‌های نهایی تولید تعیین کند.

[...] مطالعه فعالیت اقتصادی در میان تولیدکنندگان، در کشورهای توسعه نیافته نشان می‌دهد که علی‌رغم همه محدودیت‌هایی که در بالا به آن اشاره شد، برخی از تولیدکنندگان در حال رقابت نیز هستند. معذک تولیدکنندگان برای آن‌که بتوانند تقاضا برای محصولات خود را افزایش دهند، باید واقعاً به افزایش حجم تولید خود مایل باشند و این امر چنان‌که شومپتر گفته است مستلزم داشتن ذهنیت مبتنی بر ابتکار و خطرجویی اقتصادی است که بهره‌وری، خلاقیت و جسارت را در سرلوحه امور قرار دهد. معذک گسترش این نوع اختصاصات اساساً به توسعه اقتصادی بستگی دارد و بر روی هم به دو عامل اساسی باز می‌گردد. در جامعه‌های توسعه نیافته، تفکر یا ذهنیت خان‌خانی مقبولیت عام دارد. بدین معنی که حیثیت فرد وابسته تملک اوست. مخصوصاً تملک کالاهای نمایشی، و نه تولید یا تملک کالاهای تولید متعارف. بنابراین در یک چنین شرایط ذهنی فقط عده قلیلی از تولیدکنندگان به افزایش سطح معیشت مردم توجه نشان می‌دهند.

طبقه‌ی حاکم تازمانی که مصالح اقتصادی‌اش اقتضا نکند به سود عامه مردم اقدامی نمی‌کند و توجهی به بهبود معیشت آن‌ها ندارد. در جامعه‌های توسعه نیافته، قدرت این طبقه آن قدر عظیم است که توده به آسانی نمی‌تواند از آن امتیازاتی دریافت کند و بنابراین اقلیت حاکم نیز به سختی می‌تواند از دور باطلی که خود برای خویش پدید آورده است رهایی یابد. از این رو باید گفت که به همین دلیل است که در این کشورها یک سیاست خردمندانه و روشن مربوط به توسعه اجتماعی و اقتصادی وجود ندارد و برنامه‌ریزی اقتصادی نیز میسر نیست. توده نیز در اقدام خود با موانع عظیمی روبرو است. مهمترین این موانع عبارتند از: فقدان انگیزه، فقدان اطلاعات، فقدان سازمان و فقدان آزادی عمل.

فقدان انگیزه: بی‌گمان انگیزه زاده‌ی کارایی یا امکاناتی است که بتوان آن را دقیقاً بررسی و پیش‌بینی کرد و کارایی خود معلول تجربه و اطلاعات است. تجربه کارآمد در امور اقتصادی نیز خود به عوامل متعدد دیگری مربوط می‌گردد که بعداً درباره آن سخن خواهیم گفت. در اینجا همین قدر می‌گوییم که مردم در جامعه‌های توسعه نیافته در انجام اصلاحات اقتصادی اعتماد چندانی به توانایی خود ندارند و از این رو تلاش‌هایی که به عمل می‌آورند به اصلاحاتی کم اهمیت و مصنوعی منجر می‌شود.

فقدان اطلاعات: ما در این مقام اطلاعات را در معنی وسیع آن در نظر می‌گیریم و به فعالیت‌هایی چون خواندن و شنیدن و فرا گرفتن شامل می‌گردانیم، وسایل اطلاعاتی که مورد استفاده طبقات اکثریت مردم قرار می‌گیرد چندان تام و کامل و سود رسان نیست. در این کشورها میزان بی‌سوادی بالا است و از این رو عموماً از طریق وسایل سمعی چون رادیو پیام‌ها به مردم ابلاغ می‌شود. البته تماس‌های مشخص نیز، با وجود محدودیت‌هایی که در تسهیلات حمل و نقل وجود دارد، مؤثراند. شاید بهترین وسیله برای ابلاغ پیام‌ها تبدیل آن‌ها به شعار باشد که در این صورت پیام صبغه‌ای سیاسی می‌یابد و نه علمی. در کشورهای توسعه نیافته اطلاعات مربوط به امور اقتصادی پایگاه شامخی در اخباری که به مردم ارائه می‌شود ندارد. در این اخبار همواره صحبت از شکست‌ها و مزاحمت‌های اتحادیه‌های کارگری است.

فقدان سازمان: سازمان مستلزم برنامه‌ریزی و نظم جدی است و این عوامل خود از محصولات توسعه محسوب می‌شوند. اما در جامعه‌های توسعه نیافته که عموماً زیر سلطه جامعه‌های توسعه یافته قرار داشته‌اند، نوعی حالت انفعالی که نتیجه قبول استعمار است، ایجاد گردیده است. همچنین فردگرایی مخصوصاً در میان خرده مالکان روستایی، از زمان استقرار نهادهای استعماری پدیدار شده است. خرده سازمان‌ها یا سازمان‌های اجتماعی فرعی در این گونه کشورها مجال ظهور و تکامل نیافته‌اند و اجتماعات بومی، همراه با سازمان‌های اجتماعی محلی نیز به تدریج ناپدید می‌شوند و این واقعیت در کشورهایی که اعضای طبقه حاکم آن از انسجام یا اتحاد بیشتری برخوردارند، محسوس‌تر است.

فقدان آزادی عمل: فعالیت گروه‌های روستایی به علت پراکندگی این گروه‌ها و گرایش آن‌ها به فردگرایی همواره با اشکالاتی روبرو بوده است. باید گفت که پر قدرت‌ترین گروه‌ها چه از لحاظ عده و چه از نظر اقتصادی و سازمانی به بزرگترین واحدهای اقتصادی، اعم از شهری و روستایی، تعلق دارند. علاوه بر این، اعضای دون رتبه این واحدها نیز از امتیازات ملاکان و مدیران البته در سطحی بسیار کمتر، حظی می‌برند. به طور کلی اتحادیه‌های کارگری مربوط به مؤسسات انحصاری بزرگ یا مؤسسات اقتصادی مورد حمایت دولت، از هیچ‌گونه آزادی عملی برخوردار نیستند.

حقیقت این است که منابع اقتصادی ناچیز توده، این مردم را از آزادی عمل باز داشته است. اعتصاب‌های کارگری حتی آن‌ها که مجاز شناخته می‌شود. به علت گرسنگی کارگران، نیرو و اهمیت چندانی

ندارد. افزون بر این‌ها تعقیب قانونی و غیر رسمی طبقه حاکم نیز وسیله ایست برای سرکوب سازمان های مردمی و مخصوصاً خاموش کردن رهبران آن‌ها.

به طور خلاصه باید بگوییم تا زمانی که اجزا و عوامل توسعه علمی فراهم نیابند، نمی‌توانیم مردم جامعه‌های توسعه نیافته را برانگیزیم تا به تغییرات اقتصادی مهمی دست زنند. مهمترین این عوامل ایجاد انگیزه برای تشکیل گروه‌ها و تدارک اطلاعات کامل و درک مفهوم برنامه‌ریزی و قبول موازین جدی و آزادی نسبی اقتصادی و قانونی و سیاسی است که برای فراهم آوردن تغییرات ساختی اجتناب ناپذیرند.

اعمال فشار سیاسی بوسیله اکثریت: بدیهی است که فشار سیاسی [بر اقلیت حاکم] وابسته به فشار اقتصادی و اجتماعی است. با این‌همه، در این مقام منظور ما از فشار سیاسی یک رشته اقدامات قانونی و غیرقانونی و خشونت بار است که به منظور مجبور کردن دولت به اتخاذ تصمیمات معینی صورت می‌گیرد. این تصمیم‌ها ممکن است به نهادهای اجتماعی مربوط شود و یا اموری چون اصلاح یا تغییر این نهادها را شامل گردد. همچنین ممکن است فشار سیاسی را برای تغییرات صوری یا اصلاحات اجتماعی و اقتصادی و یا تغییرات بنیادی جامعه اعمال کرد. در هر صورت تشخیص اینکه چگونه و برای چه منظوری باید از فشار سیاسی سود جست، یکی از نکات مهم مربوط به جامعه‌های توسعه نیافته است.

معمولاً گروه‌های اکثریت، فعالیت خود را در زمینه ایجاد تغییرات صوری متمرکز می‌سازند. تصویب قوانین کارگری که براساس الگوی قوانین جامعه‌های توسعه یافته صنعتی صورت می‌گیرد، در حقیقت باعث می‌شود که تلاش‌های مردم از مجاری طبیعی خود منحرف شود و به بیراهه افتد.

اعمال فشار برای تغییرات اصلاحی، راه حل‌های متقابلی را در پی می‌آورد به این معنی که هم به تأمین سود اکثریت می‌انجامد و هم به منافع اقلیت حاکم منتهی می‌گردد. این تغییرات البته باعث دگرگونی‌های بنیادی یا ساختی نمی‌شود ولی منافع مشترک اکثریت و اقلیت را تا حدودی تأمین می‌کند.

[...] اما اعمال فشار به منظور ایجاد تغییرات انقلابی البته ناظر به تغییر ساخت جامعه است. چنین تغییری به خصوص در برگیرنده‌ی دگرگونی‌هایی در ساختار مالکیت درآمد، سرمایه‌گذاری و مصرف و آموزش و پرورش و نیز تغییر سازمان سیاسی و اداری است. علاوه بر این تغییر انقلابی به دگرگونی روابط فرهنگی و سیاسی و اقتصادی بین‌المللی نیز نظر دارد.

بدین ترتیب باید گفت که آرمان‌ها و دوراندیشی طبقه حاکم نیز در پرتو فشار عمومی تغییر می‌پذیرد. این نکته درخور ذکر است که آرمان اعضای یک طبقه اجتماعی امری صرفاً ناشی از احساسات و یا زاده‌ی سنت و این رو تلاش برای حفظ استمرار حیات یک طبقه اجتماعی و نگرانی از تغییر ویژگی‌های شخصی نیست، بلکه عمدتاً از شرایط اقتصادی سرچشمه می‌گیرد. از این رو تلاش برای حفظ و استمرار حیات یک طبقه اجتماعی و نگرانی از تغییر از آن نیز جزء آرمان اعضای چنین طبقه‌ای است. همچنین اهمیت این آرمان به شماره اعضای طبقه اجتماعی و استقلال اقتصادی آنان و وابستگی‌های شغلی و ملی آن‌ها بستگی می‌یابد. باتوجه به این واقعیت است که حتی یک طبقه متوسط پیشرو ممکن است خواستار تغییرات ساختی گردد و به توسعه‌ای عام و جامع‌الاطراف دست زند.

دوراندیشی بر محاسبات دقیق عقلی استوار است و از این رو فرد یا طبقه دوراندیش باید نسبت به وقوع حوادثی که روی می‌دهند بیندیشد، هرچند این حوادث خلاف رغبت‌ها و تمایلات او باشند. بنابراین می‌توان نظرات یا گرایش‌های مربوط به تغییرات ساختی را از طریق پیش‌بینی تغییر داد. بدین معنی که طبقه حاکم قادر است بر مبنای اصل معروف قربانی کردن بعضی‌ها و از دست دادن بعضی چیزها، تصمیماتی اتخاذ کند که همه چیز را از دست ندهد [...].

جامعه‌های توسعه نیافته‌ای که قبلاً در قید استعمار بوده‌اند از لحاظ فرهنگی یکپارچه نیستند و عموماً دارای دو فرهنگ متفاوتند که با یکدیگر همزیستی دارند. مورس دوورژه این دو فرهنگ را گاهی به جامعه‌ها یا جمعیت‌های نو و کهن تعبیر می‌کند. معمولاً اقلیت حاکم نمودار جمعیت نو و اکثریت مردم نماینده جمعیت باستانی کشور محسوب می‌شوند. قابل ذکر است که این تقسیم فرهنگی یکی از موانع مهم دست‌یابی به اطلاعات است. اما این نکته نیز درخور تأکید است که وسایل ارتباط اجتماعی همواره بسط می‌یابند و در دسترس مردم قرار می‌گیرند. با این همه باید گفت که افزایش ارتباط اجتماعی باعث افزایش انتظارات مردم می‌شود و عموماً این افزایش توقع بسیار بزرگ‌تر از پیشرفت‌های اقتصادی و اجتماعی است که این مردم حاصل می‌کنند. از طرفی می‌دانیم که وسایل ارتباط جمعی از قبیل مطبوعات و رادیو و تلویزیون در اختیار طبقه حاکم قرار دارد و توده از این نظر امکانات چندانی ندارد. البته از طریق این وسایل می‌توان گرایش طبقه حاکم را دریافت ولی در همان حال، این وسایل بین طبقه حاکم و توده دیوار می‌کشد و مانع آن می‌گردد که مطالبات مشروع اکثریت طرح شود و مجال تجلی یابد. در چنین شرایطی مفاهیم گوناگون انسانی و مخصوصاً مسائل بشری وسیله‌ای برای ابراز نمی‌یابند و در موارد فراوان، واقعیت‌های مختلف به زبان واحد بیان می‌گردد و به عبارت دیگر حقیقت

مسخ می‌شود و در نتیجه وسایل ارتباطی بیش از آنکه مردم را به هم پیوند دهند باعث پراکندگی و دوری آن‌ها از هم می‌شوند. با کمال تأسف باید گفت که طبقه حاکم در اکثر موارد قادر به پیش‌بینی نتایج چنین وضعی نیست و اهمیت فشاری را که توده به عنوان عامل تغییر در دست دارد در نمی‌یابد.

مواردی را که نویسنده خود در کشورهای آمریکای لاتین دریافته است و تا حد زیادی می‌تواند بر موضوع مورد بحث روشنی، بخشند می‌توان بدین شرح خلاصه کرد: اولاً تحقق تغییرات ساختی در جامعه‌های توسعه نیافته بدون اینکه از جانب توده فشاری اعمال شود امکان‌پذیر نیست. ثانیاً طبقه حاکم فاقد دوراندیشی لازم برای دست زدن به یک انقلاب صلح‌آمیز است و ثالثاً اینکه انقلاب قهرآمیز اجتناب‌ناپذیر است.

ناگفته پیداست که در چنین وضعی امکان برنامه‌ریزی اقتصادی که از لحاظ فنی متضمن سود اکثریت باشد، بسیار ضعیف است زیرا جامعه یا توده قادر به تحمیل اراده خود بر دولت نیست. همچنین راه دیگری نیز که به برنامه‌ریزی منطقی و تأمین منافع مردم انجامد به چشم نمی‌خورد. گفتنی است که در چنین شرایط پرقیدی است که بار دیگر رسالت دین مسیح و تأکیدی که بر احسان می‌کند در جامعه‌های توسعه نیافته کنونی مورد توجه قرار می‌گیرد.

تعهد مسیحیت در قبال برنامه‌ریزی اقتصادی

چنان که دیده‌ایم رسالت امروزین دین مسیح مخصوصاً در کشورهای توسعه نیافته این است که احسان را به طور مؤثر بین همه مردم بدون توجه به خصوصیات فرهنگی و رفتار و نیات آن‌ها بگستراند. از سوی دیگر می‌دانیم که در جامعه‌های توسعه نیافته بی‌آنکه تغییری در ساخت اجتماعی صورت گیرد امکان برنامه‌ریزی اقتصادی نیست. این نکته نیز روشن است که بدون فشار توده تغییرات ساختی تحقق نمی‌یابد و به هر حال چگونگی این تغییر بستگی به نظر و سلوک طبقه حاکم دارد.

بنابراین مردم مسیحی در جریان این رسالت باید روشی اتخاذ کنند که لطمه‌ای به تحقق این احسان وارد نیاید. به عبارت دیگر صرفاً به به اقتضای شرایطی که پیش می‌آید به نیازهای جهانی پاسخ ندهند، بلکه هدف رسالت خویش را همواره در نظر گیرند. فرد مسیحی نباید از امور جهان کناره‌گیری کند بلکه باید از شرّ و امور شیطانی بپرهیزد.^۲ همچنین فرد مسیحی برعهده دارد که حقیقت را به جهان آورد و بدان وسیله جهان را از کاستی‌ها

^۲ انجیل یوحنا، ۱۷ (۵): از تو مسئلت نمی‌کنم که ایشان را از جهان ببری، بلکه مسئلت می‌کنم که از بدکار نگاهشان داری.

بپیراید و تطهیر کنید.^۳ فرد مسیحی باید همانند عیسی خود را در همه انسانیت و در تاریخ و فرهنگ نشان دهد و خیر و زیبایی را تجسم خارجی بخشد. از این گذشته فرد مسیحی بر ذمه دارد که زندگی خود را که بر شالوده‌ی عشق بنیاد گردیده است در راه تعالی اقتصادی و اجتماعی جامعه همواره فعال نگاه دارد.

امکانات تاریخی برنامه‌ریزی اقتصادی به نفع اکثریت

وقتی از تعهد دنیوی مردم مسیحی سخن می‌گوییم الزاماً باید هر نوع تعهد یا وابستگی دیگری را نادیده انگاریم زیرا فرد مسیحی به عنوان یک انسان و یک شهروند و کسی که فرزند این جهان است ملزم به چنین تعهدی است و نه به عنوان عضو یک سازمان یا انجمن دینی. از این رو ضرورتی ندارد که این فعالیت‌های انسان دوستانه در قالب یک حزب سیاسی یا سازمان اجتماعی معینی که خود را مسیحی می‌نامد صورت پذیرند. به جای آن، در صورتی که مسیحیان رهبری برنامه‌ریزی فنی را بر عهده گیرند که اکثریت مردم در کشورهای تهیدست از آن سود می‌برند، باید بکوشیم امکانات و معایب و مزایای کار را مشخص کنیم.

صرف نظر از پیشرفت‌هایی که اخیراً بدان نایل آمده‌ایم باید بپذیریم که ما مردم مسیحی در زمینه دستاوردهای سودمند اجتماعی کار چندانی نکرده‌ایم و از زمانی که خود را با علم و دانش [اجتماعی ضروری] تجهیز کرده‌ایم چند صباحی بیش نمی‌گذرد.

از این رو مسیحیان چه به خاطر آنکه به اشغال پست‌های کم اهمیت‌تر رضایت داده‌اند و چه به علت عدم برخورداری از صلاحیت‌های علمی لازم واجد شرایط لازم، برای برنامه‌ریزی اقتصادی و اصلاحات ساختی در جامعه‌های توسعه نیافته نبوده‌اند.

اگر ما مردم مسیحی رسالت خطیر تغییرات اجتماعی و برنامه‌ریزی اقتصادی را بپذیریم، در این صورت باید بکوشیم آلام انسانی را تخفیف دهیم و به وحدت بشریت امداد رسانیم و ارزش‌های معنوی را تقویت کنیم.

با این همه باید گفت که ما مردم در سیر تاریخی خود به علت دور بودن از دانش و امکانات عملی و نیز به موجب پای‌بندی شدید به اعتقادات جزمی از انجام چنین رسالتی بازمانده‌ایم. اعتقادات جزمی ما که باعث شده است از فرهنگ‌های دیگر فاصله بگیریم، همچنین مانع آن گردیده است که رهبران بزرگ علمی را در دامان

^۳ انجیل یوحنا، ۱۷ (۱۹): بهر ایشان خویشان را تقدیس می‌کنم، تا ایشان نیز در راستی تقدیس گردند.

خود پیرویم و از آن‌ها حمایت کنیم. بدیهی است که چنین وضعی نباید در جامعه‌های توسعه نیافته ادامه یابد و تکرار شود.

برنامه‌ریزی مارکسیستی: در عصر ما جنبش مارکسیستی با گرایشی که خواستار تغییرات اجتماعی بود آغاز کرد. این جنبش‌ها وابستگی دارند که در علوم اقتصادی و فیزیکی و زیستی تخصص دارند اما جزم‌گرایی در علوم اجتماعی تا حدودی به مارکسیست‌های ارتدوکسی - که به شدت جزمی هستند - آسیب رسانده است. اینکه می‌گوییم «تا حدودی» آسیب رسانده است، از آن جهت است که تحلیل اجتماعی و اقتصادی مارکسیسم - نسبت به تحلیل‌های سرمایه‌داری - با شرایط اجتماعی و اقتصادی جامعه‌های تهیدست هماهنگی بیشتری دارد و به انتظارات اکثریت فقیر جمعیت پاسخ مناسب‌تری می‌دهد.

برنامه‌ریزی اقتصادی مارکسیستی اختصاصاتی دارد که یکی جهت‌گیری آن است در جهت تأمین منافع مردم و دیگر تحلیلی است که از جامعه به عمل می‌آورد. همچنین ویژگی دیگر این برنامه‌ریزی مبارزه در راه تغییرات ساختاری یا طبقاتی و نیز برنامه‌ریزی فنی است. با این همه مارکسیست‌ها در معرض این خطر هم قرار دارند که در مسائل اجتماعی و اقتصادی که سخت پیچیده و دستخوش تغییر است به دام جزم اندیشی گرفتار شوند. در غیر این صورت احتمال دارد اعضای یک حزب مارکسیستی اسیر تاکتیک‌ها و موازین قالبی از پیش تعیین شده‌ای شوند و مانند کوبا از مبارزات انقلابی‌ای که با قالب‌های آن‌ها نمی‌خواند، فاصله بگیرند.

مارکسیست‌های انعطاف‌پذیرتر نیز از آنجا که در مفاهیم ماده‌گرایانه محصوراند در معرض این خطر قرار دارند که اهداف کم‌ارزش یا ناقص را دنبال کنند. در مورد روش‌های انجام کار و شیوه‌ها نیز احتمال دارد که بسیاری از آن‌ها بعضی از حقوق انسانی را نادیده انگارند یا محدود کنند.

برنامه‌ریزی افراد غیر متعهد: بی‌گمان ما هرگز نمی‌توانیم بدون داشتن یک جهان‌بینی کامل و یکپارچه به مبارزه‌ای انقلابی دست زنیم. از این رو هر نوع مبارزه انقلابی که در غرب صورت گیرد مشکل بتواند بر چیزی مثل جهان‌بینی مسیحی و یا مبانی نظری مارکسیسم استوار نباشد. به همین دلیل افرادی که از چنین ایدئولوژی‌هایی برکنارند مشکل می‌توانند واجد شرایط رهبری انقلابی باشند اما البته در حد تخصص فنی و تعهد خود می‌توانند خدماتی صورت دهند. همچنین افراد غیر متعهد از این امکان برخوردارند که در تلاش‌های سیاسی از اعتقادات جزمی دور بمانند. با این همه اگر با آگاهی کامل عمل نکنند و از فضیلت لازم برخوردار نباشند، ممکن است به خدمت یکی از ایدئولوژی‌ها گرفته شوند.

موضع مسیحیان در قبال تغییرات ساختی و برنامه‌ریزی اقتصادی به نفع اکثریت:

از آنچه گذشت در می‌یابیم که فرد مسیحی نه تنها می‌تواند، بلکه متعهد است که در جریان تغییرات ساختی کشورهای تهیدست دخالت ورزد و به برنامه‌ریزی فنی دست زند و همه امکانات خود را در جهت تأمین منافع اکثریت مردم به کار اندازد. اگر چنین اقداماتی به وسیله مارکسیست‌ها صورت پذیرند، فرد مسیحی سد راه بیشتر ندارد. بدین معنی که یا باید به رد و مخالفت با این اقدامات برخیزد و یا از آن پرهیز کند و یا در این امور به همکاری پردازد. بدیهی که رد و پرهیز از این امور که بهر حال متضمن منافع «اکثریت» [مسلط و ستمکار] است اثر نامطلوب بر اندیشه مردم مسیحی باقی خواهد نهاد. برای چنین کاری لازم است اثبات کنیم که وسایل مورد بهره‌گیری در این اقدامات یا ذاتاً متضمن شرّند و یا خود این اقدامات هدف‌هایی شیطانی را دنبال می‌کنند.

در برنامه‌ریزی اقتصادی اساساً هدف کنترل درآمد و سرمایه‌گذاری‌ها است. بنابراین تا آنجا که به ابزار تولید مربوط است وسیله چنین کنترلی لزوماً دخالت دولت است. از این رو ممکن است این دخالت به ملی کردن بخشی یا همه ابزار تولید منجر گردد. در این صورت باید تأکید کنیم که در چنین وضعی، نه این هدف و نه این ابزار که دخالت دولت است ذاتاً امری آمیخته به شرّ نیست. از این گذشته اگر در شرایط تاریخی خاصی کاربرد این وسایل و تعقیب این هدف‌ها، بهترین راه برای نیل به خیر عموم باشد، همکاری با چنین اقدامی حتی یک ضرورت اخلاقی است.

سرانجام این نکته هم قابل توجه است که مارکسیست‌ها ممکن است هدف‌های دیگری را هم دنبال کنند و ابزارهای دیگری را نیز به کار گیرند. پس همکاری با مارکسیست‌ها از دو جهت درخور دقت است. یکی از لحاظ اخلاقی و دیگر از لحاظ تاکتیکی که البته این دو مورد از هم جدا نیستند. به تعبیری دیگر اگر از هدف اساسی مارکسیست‌ها هدف‌های ثانوی آمیخته به شرّ نیز ناشی شوند و ابزارهای شیطانی نیز به کار گرفته شوند در این صورت ما با مسأله‌ای اخلاقی روبرو هستیم.

[...] کشف و اثبات اینکه چه چیز شرّ است کار آسانی نیست. مثلاً انقلاب یکی از نمودهای بس پیچیده‌ای است که نمی‌توان آن را به یک نظام علت و معلولی که کاملاً شرّ است محدود گردانید یا مشمول انقسامات [ساده‌ی] خیر و شرّ گردانید. با این همه ابزارها و شیوه‌ها گوناگون و متنوع است و در جریان عمل می‌توان اصلاحات و تعدیل‌هایی را انجام داد.

زمانی که به مسأله تاکتیک می‌اندیشیم باید از خود پرسیم که آیا مردم مسیحی در جریان امری که به خودی خود عادلانه است نباید این حق را به خود بدهند که هدف‌ها و ابزارهای آمیخته به شر را نادیده انگارند؟ ما معتقدیم که اگر این مطلب را به خوبی تحلیل کنیم به پاسخی مثبت دست می‌یابیم. زیرا به نظر می‌رسد که ماده‌گرایی تاریخی در فرآیند ذهنی مارکسیست‌ها برای روش‌های انقلابی آنقدر سودمند است که می‌توان آن را کاملاً عینی قلمداد کرد. به علاوه تأکید مارکسیست‌ها بر ماده‌گرایی آنان را به واقعیات ملموس متمایل می‌کند.

بی‌گمان اگر اصول اقتصادی و اجتماعی به گونه‌ای خردمندانه به اجرا درآید و نتیجه مطلوبی داشته باشد، ظنّیات فلسفی کم‌اهمیت‌تر خواهد شد و به تدریج از میانه برخواهد خاست. این واقعیت هم اکنون نیز در برخی از کشورها مانند لهستان تحقق یافته است. علاوه براین، چنان که تولیاتی اخیراً در اظهارات خود درباره تحرکات ضد دینی، گفته است، مارکسیسم باید نظریه خود را بیش از پیش بهبود و تکامل بخشد و همچنان که در عمل نشان داده شده است که دین افیون توده‌ها نیست نظراً نیز این حقیقت را دریابد و اعلام دارد.

اما برای اینکه با مارکسیست‌ها همکاری کنیم لزوماً باید هنجارهایی را در نظر بگیریم تا به صورت وسیله‌ای برای اجرای منویات آن‌ها در نیاییم، بنابراین باید همکاری به گونه‌ای برقرار گردد که حوزه و حدود عمل و آثار نظری مترتب بر آن کاملاً مشخص گردد. پس لازم است نسبت به مؤثرترین هدف‌ها و ابزارها آگاهی کامل به هم رسانیم و همچنین مناسبات مقتضیات و تکنیک‌ها را با این هدف‌ها و ابزارها دریابیم و در عین حال باید هدف‌ها و اسباب و روش‌هایی را که با نظریه مارکسیستی تطابق دارد، بشناسیم.

پس از این ملاحظات است که باید قاطعانه تصمیم بگیریم و وارد عمل شویم. زیرا مهمترین مرجع یا منبع قدرت جامعه‌ای که خواستار تغییر ساختی است. همانا تعهد انقلابی است که البته افراد مسیحی باید در پرتو تعهد خود به احسان، آن را پدید آورند. این اقتدار یا مرجعیت است که به ما اجازه می‌دهد در صورتی که مارکسیست‌ها سهمی از قدرت را در دست داشته باشند، خواهان امتیازاتی شویم.

نتیجه

خلاصه اینکه برنامه‌ریزی اقتصادی در کشورهای تهیدست اساساً وظیفه‌ی ضروری ما مردم مسیحی است. این برنامه‌ریزی از آن رو حائز اهمیت است که باید بدان وسیله به اکثریت مردم خدمت کرد و بنابراین خود شرط تحقق احسان در این کشورها است.

شاید طرفداران مارکسیسم رهبری برنامه‌ریزی را به دست گیرند. در این صورت ما مردم مسیحی تا آنجا که اصول اخلاقی اجازه دهد باید با آن‌ها به همکاری پردازیم و در جریان این همکاری باید همواره در نظر داشته باشیم که از امور آمیخته به شرّ بپرهیزیم و خیر عامه مردم را وجهی همّت خود گردانیم. شاید در پرتو این تلاش‌ها مردم کشورهای توسعه نیافته و مخصوصاً گروه‌های مبارزی که اصلاحات اجتماعی را به سود اکثریت مردم دنبال می‌کنند، از حملات خود علیه یکدیگر دست بردارند. در این صورت شاید بدون اینکه جامعه را به گروه‌های متنازع و انقسامات طبقاتی مثله گردانیم و فاتح و مغلوب پدیدآوریم، بتوانیم شالوده دنیای بهتری را بنیاد نهیم و بشریت را به سوی آرمان والایی که همانا عشقی پرشمول و جهانی است پیش برانیم.